



۲۰۱۳/۰۹/۳۰

فرهاد لیبیب

## نمک تازه و زخم کهن

خبری دردناک و حیرت آوریت.

روزنامه "هشت صبح" در شماره ۲۷ سنبله خود فهرست اسامی حدود پنج هزار نفری را به نشر سپرده که آنها از سال ۵۷ تا سال ۵۸ توسط حکومت وابسته به روس اعدام و سر به نیست گردیده اند.



این روزنامه اسناد ذکر شده را، بر اساس تحقیقات پلیس "هالند" گرفته که منبع آن شخصی بنام "ع، امان الله" که گفته شده متهم به ارتکاب جنایت علیه بشریت است تهیه شده است.

بعد از نشر این اسناد حامد کرزی "جلسه خاص مشورتی" را بر گذار و تصامیم پیوست را در این جلسه اتخاذ نمود. به تاریخ هشتم میزان سال جاری مطابق ۳۰ سبتمبر در سراسر کشور مراسم دعا خوانی برگزار شود. برای دو روز به رسم عزا داری بیرق این کشور به حال نیمه افراشته قرار گیرد. همچنان در این مجلس تصمیم گرفته شد که در ساحه پلچرخ کابل مسجدی و بنای یاد و بود تأسیس و اعمار گردد.

باری جهت کوتاهی کلام از ملاحظات تخنیکی و تکنیکی (محل، زمان و منبع انتشار) گذشته و به این چند پرسش اکتفا می کنم:

- ۱ – آیا آقای "حامد کرزی" قبل از نشر این لست در روزنامه "۸ صبح" از وقوع چنین جنایاتی در افغانستان آگاهی داشته است و یا خیر؟
  - ۲ – آیا این فهرست اسامی قربانیان، بخشی از همان لستی است که در زمان حکومت سه ماهه "حفیظ الله امین" به دیوار های وزارت داخله آویخته شده بود؟ و یا لست جدید و جداگانه ایست؟ (گفته می شد که در آن لست اسامی دوازده هزار قربانی درج بود).
  - ۳ – آیا چنین عزا داری و فاتحه خوانی که آقای کرزی در نظر گرفته است، با عزا داری و فاتحه خوانی که بدین مناسبت "ببرک کارمل" برگزار نموده بود، چی فرقی دارد؟
  - ۴ – تصمیم گیری چینی (مجلس دعا خوانی و بیرق نیمه افراشته) با کدام روش و دستور (قانون خداوندی، شریعت محمدی و رهنمود های ملی و بین المللی) مطابقت دارد؟
  - ۵ – آیا این تصمیم با کدام نمونه های عدالت خواهی اینچینی، در سراسر جهان از کمبودیا گرفته تا ارژنتاین، از افریقای جنوبی گرفته تا چلی و اکوادور ..... همخوانی دارد؟
  - ۶ – و سرانجام این تصمیم (دعا خوانی و بیرق نیمه افراشته) چی چیزی را برای باز ماندگان اعم از (فرزندان یتیم، همسران بیوه و مادران داغ دیده) شهداء که در اثر این جنایت از آنها گرفته شده اعاده و بر می گرداند؟
- با طرح پرسش های فوق، نوشته پیوست را که حین کشف گور "داوود خان و اعضای فامیلش" در "پولینگون پلچرخ" به رشته تحریر در آمده است، با هم می خوانیم.

## چراغ لاله و شبهای گورستان

د پائو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

شامگاهان هفدهم مارچ ۲۰۰۹ است.

اشک امانم نمی دهد.

کلمات نمی توانند حال و احوال لحظه هایم را به تصویر بکشند.

امروز پاره استخوان های فرسوده در نهانگاه خاک را بعد از سی و یک سال از دل دشتی بنام "پولینگون" بیرون کردند، تا آنها را در جایگاه شایسته تری به خاک بسپارند . . . استخوان های اولین رئیس جمهور افغانستان (داوود خان) با اهل و بیتش.

باری آن طرف تر از همین گودال، صد ها حفرة ای که هزاران فرزند عزیز دیگر کشور را در آغوش می فشارد، نیز وجود دارند. شاید پس از سپری شدن سه دهه هنوز هم برای حاکمان شهر موقع میسر نشده که آن گودال ها را نیز بکاوند و شهیدان جان باخته و خفته در گورهای دسته جمعی را دسته دسته شناسایی کنند.

اگر خود نمی خواهند (حکومت ها را می گویم) یا نمی توانند و یا اجازه ندارند، باید از بازماندگان شهدای آزاده بخواهند که این کار را رویدست گیرند، مانند بازماندگان خانواده داوود خان که یکی را از کمر بند و دیگری را از بوت هایش شناختند.

... و آنگاه پاره استخوان های اهل این گودال ها را به فرزندان یتیم شان، به همسران بیوه شان و به مادران داغیده شان (اگر زنده باشند) بسپارند، تا آنها نیز به شیوه شایسته تری به خاک سپرده شوند.

خشم رشته های ذهنم را می کوبد و اشک پرده چشمانم را می گیرد. می خواستم از خاک سپاری دوباره نخستین رئیس جمهور افغانستان بنویسم.

شامگاهان هفدهم مارچ ۲۰۰۹ است.

شاید این خاک سپاری دو باره را امام الدین (یار، یاور و رهنمای قاتلین رئیس جمهور) نیز در گوشه ای از خلوت و آرامش اروپا تماشا کرده باشد، شاید هنوز آخرین نگاه خشم آلود رئیس جمهور را به یاد آورد، هنگامی که گفته بود "من به روس ها و نوکران شان تسلیم نمی شوم" و آنگاه با تفنگچه اش او را نقش زمین ساخت . . .

امام الدین شاید همین لحظه با دیدن تابوت داوود خان، سوزش گلوله ها را در گوشت و استخوان شانه و بازویش حس کرده باشد. و شاید با همه بی خیالی ناشی از نوشیدن چند جام "واین ناروژی" بار دیگر با دوستانش این صحنه روی پرده تلویزیون را نگاه کند و به راز هایی که هنوز به کسی نگفته است و هرگز نخواهد گفت، خاموشانه ببیند.

و اما قاتلین اصلی (این رهنما و ترجمان بیچاره و غرقه در خون را نمی گویم) چهار تن دیگر را می گویم، همان چهار تنی که پس از افتادن امام الدین بروی فرش کنار آستان دروازه، از چهار طرف رگبار مرمی را به سر و روی داوود خان و خانواده اش جاری ساختند، حالا در کجايند؟ روسيه؟ تاجکستان؟ اروپا؟ و یا هم کدام گوشه دیگر جهان؟

آیا آنها نیز شاهد این خاک سپاری دو باره خواهند بود؟ و اگر باشند، آیا آنها نیز مانند امام الدین هنگام دیدن این صحنه ها، پرده های کلکین های شان را با شتاب بهم خواهند آورد تا همسایه ها تصادفاً نبینند که . . .

اشک امانم نمی دهد. واژه ها فراری شده اند.

نمی دانم از چی کسی بپرسم تا برابم بگوید که آیا در محل خاک سپاری روز هفدهم مارچ ۲۰۰۹ گلابزوی، علمی و دیگر قاتلان اشتراک داشتند و یا نه؟ چه، آنها اعضای خوشنام پارلمان حکومت اسلامی افغانستان هستند و حضور آنها زیب و زینت هر مجلس و هر برنامه و هر حادثه.

شهنواز تنی چه؟ او که کاندید ریاست جمهوری افغانستان است، باید در آن مراسم اشتراک کرده باشد، و اگر نیامده باشد، جایش چقدر خالی بوده باشد! اینرا هم نمیدانم!

د پانوی شمیره: له ۲ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

البته که در این مراسم دو تن دیگر دیده نمی شدند، همان دو تنی که نبودن شان هزار بار جالبتر از بودن شان است. صبغت الله مجددی و برهان الدین ربانی! مگر چندی پیش، همین دو تن امامت و تدفین جنازه "ملکه حمیرا" و "شهزاده محمود بریالی" برادر مرحوم و مغفور ببرک کارمل" را به دوش داشتند؟

راستی این دو برادر همکیش و هم اندیش چرا در این مراسم شرکت نکردند؟؟ آخر در این بساط چی چیزی کم بود که در آن بساط وفرت داشت؟؟

ای واماندگی سنگین تر از کوه بر روانم!  
دیگر نمی توانم قصه های از یاد رفته هزاران هزار فرزند به خاک و خون خفته را که از مساحت ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع سر زمین همواره سوخته ما در همین شاید پنج کیلومتر مربع دشت خونین "پولیکون پلچرخي" رویهم انبار شده اند، بر لب آورم،

ای واژه های گریزان از زبان و انگشتانم!  
دیگر توان گفتن و نوشتن از من رخت بر بسته است، حتی اگر شما نیز واپس آیید و با من بمانید.  
بغض گلیم را می فشارد. اشک پرده چشمانم را می بندد. سکوت می کنم و می گذارم واژه ها نیز دمی از بی رمقی این بارگران بیاسایند.

و این خموشی من است که بیاد چراغ های لاله بر فراز همه گورستان های پیدا و نا پیدای کشورم فریاد می زند و فریاد می زند و فریاد می زند.

شامگاهان هفدهم مارچ ۲۰۰۹ است.

کانادا میسیساگه

---

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ